

رضا مهریزی فرزند عبدالرسول متولد 1359 شهرستان ورامین. در سال 1383 در مقطع کارشناسی الهیات و معارف گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشگاه تهران



و در سال 1388 در مقطع کارشناسی ارشد ایرانشناسی از دانشگاه شهید بهشتی فارغ التحصیل شد. از پایان نامه وی با عنوان "بررسی تطبیقی نقش دولت ساسانی و صفوی در احیای هویت ملی" در چهاردهمین جشنواره پایان نامه های دانشجویی سراسر کشور، خردادماه سال 1389 به عنوان پایان نامه برتر در رشته تاریخ، تقدیر شد. از وی تاکنون مقالات متعددی در نشریات مختلف به چاپ رسیده است.

فردریش نیچه متفکر برجسته آلمانی یکی از ویژگی های دوران مدرنیته را پدیده «زن زدگی» می داند. وی دوران مدرن را دورانی می داند که زنان بر مهمات امور چیره شده اند و مردان به چیزهایی دست دوم و حاشیه ای تبدیل شده اند.

این نظر را نیچه در اواخر قرن نوزدهم مطرح کرد که این پدیده چندان عالمگیر نشده بود در حالی که در شرایط فعلی این پدیده بسیار دامن گستر شده است.

به هر تقدیر، آغاز پدیده «زن زدگی» را باید در ابتدای انقلاب صنعتی جستجو کرد. زمانی که روز به روز بر شمار کارخانه های صنعتی و بنگاه های اقتصادی افزوده می شد. کمبود نیروی کار سبب افزایش دستمزد کارگرهای مرد شد و این گرانی به مذاق سرمایه داران خوش نیامد. آنها جهت جبران، دست به کارهای متعددی زدند که از جمله آنها استفاده از نیروی کار زن در کارخانجات بود. زن ها که بیشتر از این در جامعه فنوالمی در سایه خانواده به کارهای کشاورزی و یا خانه داری، اشتغال داشتند، به کار مستقل در کارخانجات وارد شدند. بورژوازی صنعتی ضمن آن که با وارد کردن زنان عرصه را بر مردان که مزدهای بیشتری می طلبیدند تنگ کرد، تلاش کرد تا با پرداخت مزد های اندک، از آنها همان کار مردان را مطالبه نماید. این درآمد ناچیز به مذاق زنان که پیش از این درآمدهای نداشتند خوش آمد و زین پس، پیوسته بر حضور آنان در مشاغل افزوده شد. این ورود زنان به عرصه کار به دور از محیط خانه و خانواده اگر چه ابتدا به داعیه کمک به خانواده انجام می شد و پاره ای از زنان نیز برای تأمین زندگی خود و شوهران بعضا بی کار شده خود در واقع چاره ای جز این نداشتند اما بورژوازی که با مبالغ اندک تری کار مردان را از زنان مطالبه نموده و ضمناً از مزیت های دیگر زنان، بهره می برد، روز به روز بر شمار کارکنان زن خود افزود و زنان نیز شادمان از رها شدن از یوغ شوهران خود یوغ مردان

بورژوا و صاحب کاران خود را با کمال میل پذیرفتند.

المبته نظام سرمایه‌سالاری با ورود زنان به عرصه اشتغال مستقل از خانواده بهره دیگری نیز برد و آن دامن زدن به مصرف‌زدگی جامعه بود، زیرا بخش زیادی از مصرف جامعه را زنان انجام می‌دهند. در واقع زمانی که با حضور در کارخانجات از حضور در خانه و در کنار فرزندان خود محروم شده بودند تا درآمدهای کسب کنند، با تدبیر سرمایه‌سالاری بخش عظیمی از درآمد خود را خرج ارضای نیازهای کاذب خود، چون خرید لباس‌های لوکس و تجملی، لوازم آرایش و گریم و نیز جراحی‌های زیبایی و دیگر کارهایی که نظام سرمایه‌سالار با بمباران تبلیغاتی خود آنها را ارزشمند جلوه داد، می‌نمودند. مدرنیته و سرمایه‌سالاری غربی توانستند ضمن برافراشتن بیرق حمایت از حقوق زنان هم از نیروی کار ارزان زنان و هم از نیروی مصرف‌بالمالی آنان بهترین بهره را ببرند. در واقع سرمایه‌سالاری علی‌رغم تظاهر دروغینش به حمایت از حقوق زنان، به قول میشل فوکو آنان را بازیچه خود نمود.

به هر روی استقلال اقتصادی زنان و کار مستقل از خانواده، موجب شد که آهسته آهسته ساختار خانواده در جامعه دستخوش تغییر شود؛ بدین ترتیب زمانی که درآمدهای کسب کرده بودند دیگر میل کمتری برای حضور در خانه و خانواده و فرزند پروری و شوهر داری از خود نشان دادند و ضمناً به تحقیر این کارها نیز پرداختند و این در حالی بود که آنان کار در محیط خشک و خشن کارخانجات و یا ادارات و تبعیت بی‌چون و چرا از فرامین و خواسته‌های گاه نامشروع کارفرمایان را پیروزی‌ای بزرگ و دستاوردی چشمگیر و تاریخی برای خود قلمداد می‌کردند.

این زنها در صورت ازدواج، به جای همکاری با همسر خود به رقابت برای کسب قدرت بیشتر در خانواده می‌پرداختند و از این رو بود که نقش مردان در خانواده به عنوان رئیس خانواده کم‌کم به محاق رفت. زنان با این دستاویز که در طول تاریخ همواره به آنها ستم شده است، خواهان اخذ حق و حقوق بیشتر و در صورت امکان حتی بیشتر از مردان، جهت جبران مافات بودند. المبته این دعوی فمینیست‌ها که در تاریخ همواره بر آنها ظلم شده است، حتی اگر قابل اثبات هم باشد تنها بخشی از حقیقت است؛ زیرا مردان نیز در طول تاریخ همواره مورد ظلم و ستم مستکبران و مستبدان بوده‌اند و حتی شاید این مستبدان گاهی از خون زن‌ها و کودکان می‌گذشتند اما هیچ‌گاه از خون مردان نمی‌گذشتند و با شدیدترین وجه ممکن آنها را مجازات می‌کردند.

متأسفانه بسیاری از دیگر ادعاهای فمینیستی نیز چنین است؛ مثلاً آنها مدعی می‌شوند که زن تاکنون تنها نقش همسر فداکار و مادر دلسوز را داشته است. این سخن اگر درست باشد با کمی تأمل متوجه می‌شویم که مردان و پدران ما نیز تاکنون همین وضعیت را داشته‌اند؛ یعنی تنها دغدغه و همشان کار و کوشش خستگی‌ناپذیر برای رفاه و آسایش خانواده‌شان، چه همسر و چه فرزندان، بوده است و آنها نیز چیزی بیشتر از همسر فداکار و پدر دلسوز نبودند.

همچنین فمینیست‌ها مدعی‌اند که آنها در برابر کار در منزل مزدی دریافت نمی‌کردند. اگر چه از نظر شریعت اسلام زن می‌تواند برای کاری که در منزل می‌کند، طلب مزد نماید اما حقیقت این است که اکثریت مردان نیز هر چه دستمزد می‌گرفتند خرج زن و فرزند خود می‌کردند و بخش بسیار ناچیز آن را برای خود ذخیره می‌نمودند. در واقع بسیاری از دعاوی و شعارهای فمینیست‌ها چنین است. یعنی در بادی امر بدیهی و بی‌شک و شبهه می‌نماید ولی با کمی مطالعه و تعمق متوجه می‌شویم که این دعاوی ظلم و ستم چندان هم بدیهی و غیر قابل تردید نیستند.

باید اذعان کرد سودای فمینیست ها از طرح چنین مطالبی به حاشیه کشاندن مردها و دست یافتن به مزایا و حقوق بیشتر در کنار تکلیف و وظایف کمتر است. یکی از حربه هایی که زنان فمینیست از آن تاکنون بیشترین بهره را گرفته اند حربه "مظلوم نمایی" است، آنها با استفاده از این حربه و متهم کردن مردان به ظلم در حق زنان گام به گام مردان را از سطح جامعه پس زدند؛ خانم هلن فیشر، که خود از فمینیست های معروف است در کتابی با عنوان "جنس اول" از این حربه زنان سخن به میان می آورد: «در جوامع غربی زنان با شرکت در گردهم آیی ها و سخنرانی های بین المللی، راهپیمایی ها، دیدار با نمایندگان مجلس و جلب نظر موافق آنها برای تصویب قوانین مورد نظر، نوشتن مقالات مختلف و سایر فعالیتهای مشابه، در جهت احقاق حقوق جنسی و باروری خویش تلاش می کنند. علاوه بر این در حال حاضر اکثر دعوی های مربوط به خشونت های جنسی را زنان مطرح می کنند و در بسیاری از این موارد نیز دادگاهها به نفع آنان رای می دهند. زنان با این گونه تلاش ها وکلای، قضات، روزنامه نگاران، سیاستمداران و سایر اقشار مردم را وادار می سازند تا درباره قوانین و عرف مربوط به مساوی جنسی مطابق معیارهای زنان بیندیشند» (فیشر، 1381: 313)

این سخنان از یکی از سردمداران فمینیست خود بهترین شاهد بر مدعای ما مبنی بر اینکه زنان فمینیست با مظلوم نمایی در تلاش برای پیش برد مقاصد خود و تبدیل خود به جنس اول (همان طور که از عنوان کتاب خانم فیشر مشخص است) و تبدیل مردان به جنس حاشیه ای و دوم می باشند. خود خانم فیشر معتقد به نوعی انقلاب جنسیتی به نفع زنان نیز هست و در همین کتاب جنس اول به نقل از رابرت فرانکوئر و فیملی دیکسون چنین می آورد: «تنها آینده ای که می توان برای انقلاب جنسی نوین پیش بینی کرد این است که زنان و نه مردان هدایت امور را به دست خواهند گرفت.» (فیشر، 1381: 341)

به هر روی این دست دعاوی فمینیست ها و ساده لوحی مردان و یا قصد آنان برای سوء استفاده از زنان، سبب شد مسابقه ای میان مردان به ویژه آنان که دارای اداهای روشنفکری هستند، جهت تقدیس زنان و تحقیر مردان شروع شود؛ روشنفکران مثنوی که چونان شرطی شده اند که هر گاه نام زنان و حقوق زنان به گوش آنها می خورد بدون هیچ تدبیری به چاپلوسی زبانی یا عملی زنان و قدح و ذم مردیت و مردانگی می پردازند که نمونه هایی از این چاپلوسی ها را در اولویت دادن به استخدام خانم ها در ادارات و نهاده ها و یا دادن این امتیاز به دختران که از سربازی معاف باشند و به همین دلیل حدود 70 درصد دانشگاه ها را اشغال کنند ولی مخالفت با دادن این امتیاز به پسران که در ازای دو سال سربازی، درصدی از سهمیه دانشگاه ها به آنها اختصاص یابد از چنین موارد است. همچنین پر رنگ کردن نقش زنان در فیلم های متعدد سینمایی یکی دیگر موارد تقدیس زنان و تحقیر مردان است. اخیراً فیلم

پارک وی

را مشاهده کردم که یکی از نقش های اصلی آن خانم روانشناسی بود که بسیار فرهیخته و فهمیده می نمود و شوهرش مردی بساز و بفروش و ابله و دایم الخمر که زن او را با لقب خپلو صدا می کرد، که این هم لابد نشان روشنفکریش بود. زن دایم شوهر را راهنمایی می کرد و گاهی هم توصیه می نمود که مواظب خودش باشد.

المبته این گویا تنها مخصوص ایران نیست و در کشورهای غربی نیز رواج گسترده ای دارد: «آگهی های بسیاری، مردان را به عنوان موجوداتی مسخره و لوده نشان می دهد. یکی از آنها تصویر مرد سنگین وزنی را که مشخص بود رئیس است نشان می داد که سعی می کرد با یک دستگاه ساده کپی کار کند، در پایان این آگهی بازرگانی، دفتر پوشیده از کپی و کاغذهایی بود که همه جا پراکنده شده بود و بالآخره دستیار رئیس که یک زن بود، او را نجات داد. بله آن آگهی مضحک و خنده دار بود اما چرا آن شخصیت مضحک یک زن نبود. پاسخش این است که از لحاظ سیاسی درست نیست که یک زن در یک آگهی تجاری به عنوان انسانی ساده و سبک به تصویر کشیده شود. در آگهی بازرگانی دیگری مردی نشان داده شد که همراه با یک زن بر روی کاناپه نشسته است. او نمی خواست که بازی فوتبال تماشا کند. اما در عوض یک چیز جالب تر و رمانتیک تر و آن اینکه زن می خواست بازی را تماشا کند. صنعت آگهی و تبلیغات، نقش وارونه ای را که فمینیستها در طی بیست سال گذشته به آن دست زده اند به تصویر می کشد. رویکرد احزاب فمینیست، که زنان را "مردتر" از مرد می دانست، می توانست به بقای خود امیدوار باشد. زن نسبت به مرد سوسولی که

کنارش نشسته بود دانش بیشتری نسبت به ورزش داشت. کاریکاتور مردها به عنوان انسانهای تنبل و غیر ضروری اخیراً عنوانهای جدیدی را ساخته است» (پاسنو، 1386: 42)

در واقع تحقیر مردان توسط جنبش های فمینیستی و نیز خود مردان به اصطلاح روشنفکر روز به روز موجب ارتقای موقعیت زنان در جامعه و خانواده شده است، اما کم کم این قدرت یابی زنان موجب شد که مردان به عناصری حاشیه ای و کم مصرف در جامعه و به ویژه در خانواده تبدیل شوند.

زنان در دنیای مدرن به محور زندگی اجتماعی تبدیل شده اند. شاید بد نباشد که بدانیم materialism یا ماده گرایی که تفکر غالب در مغرب زمین است از ریشه matter

است که هم به معنای شیئی محسوس و ملموس است و هم به معنای جنس مادینه و مونث. در واقع ماده در فارسی با matter

ریشه مشترک دارند (د و ت در فارسی به جای هم بکار می روند زردشتی و زرتشتی و ماده و ماته از نمونه های متعدد آن است) و همان طور که در فارسی ماده هم بر شیئی محسوس و ملموس دلالت دارد و هم بر جنس مادینه و مونث، در زبان انگلیسی نیز چنین است. در واقع باید اذعان کرد ماده گرایی و مادینه گرایی دو روی یک سکه اند که امروز تفکر غالب در مغرب را تشکیل می دهند و کسی را یارای انکار و یا انتقاد از آن نیست.

در جامعه خودمان با اینکه هنوز مدرنیته به طور کامل جا نیفتاده است، روند تبدیل شدن مردان به عناصری دست دوم کاملاً محسوس است مردان در خانواده اغلب به حساب پس اندازی تبدیل شده اند که نه در انتخاب نوع منزل و محل و مکان آن حق رای دارند و نه در انتخاب لوازم و اثاثیه منزل و نه در چینی و ترتیب آنها. هر چه هست سلیقه خانم خانه و فرزندان است. در مساله فرزندان نیز این مادر است که سکان اصلی تعلیم و تربیت آنان را در دست دارد؛ اوست که مدرسه بچه ها را انتخاب می کند و به مدرسه بچه ها سر می زند و از اوضاع و احوال آنها باخبر است بچه ها نیز در انجام کارها و امورات خود بیشتر با مادر خود مشورت می کنند، البته اگر مشورت کنند. در مساله ازدواج نیز چه برای دختر خواستگار بیاید و چه برای پسر به خواستگاری بروند، این خانم خانه است که حرف آخر را می زند و مرد تنها برای آنکه احترام ظاهریش حفظ شود ناچارست خود را همفکر خانم نشان دهد.

متأسفانه نقش مردها به عناصری کم اثر تبدیل شده و یا همان طور که پیشتر گفتیم به یک حساب پس انداز تبدیل شده است. مردان «زن ذلیل» بهترین صفتی است که خود مردهای مدرن به خود داده اند. البته باید توجه داشت که زن ذیلی در ذات مدرنیته نهفته است، زیرا مردان دیگر آن مردان گذشته نیستند بلکه تا حدودی به جنس سومی که میان مرد بودن و زن بودن معلق است تبدیل شده اند. امروزه در جامعه خودمان می بینیم که میان اقشار به اصطلاح روشنفکر، زن ذیلی به یک افتخار بزرگ بدل شده است و هر که می خواهد در این سلک وارد شود ابتدا باید چند دشنام و نفرین در نکوهش مردان و ظلم هایی که در حق زنان روا داشته اند نثار کند و سپس فصلی در منقبت زن ذیلی سخن بگوید تا بدین وسیله روشنفکر بودن خود را ثابت کند. تکیه کلام این دست به اصطلاح روشنفکران این است که «خانم ها مقدمند» و به این شعار خود نیز بسیار می نازند. با کمی تأمل در این شعار بزرگ می توان بیشتر به ابعاد پدیده مدرن «زن زدگی» که پیامدی جز تبدیل زنان به محور و عناصر اصیل و شمس گون و تبدیل مردان به عناصری حاشیه ای، کم خاصیت و تابع زن و قمر گون ندارد، پی برد.

از همین روست که دکتر شریعتی از مردان و پدران مدرن با عبارت «پاپای پیه» یاد می کرد و جا دارد آنها را «بابای بیو» نیز بنامیم و این پیگی و ببویی روز به روز در حال بیشتر شدن نیز هست.

متأسفانه در جامعه ما روز به روز پدیده «زن زدگی» شدید تر می شود، زیرا با توجه به اینکه پسران مجبور هستند به خدمت سربازی بروند، پس به ناچار دو سال از درس و دانشگاه دور می شوند و پس از بازگشت از خدمت نیز به دلیل توقع خانواده نمی توانند با فراخ بال به درس پردازند. همین امر موجب شده است که دختران که نه خدمت سربازی دارند و نه خانواده از آنها توقع کار و اشتغال دارد، بیش از دو سوم ظرفیت دانشگاه ها را به خود اختصاص دهند. بالا رفتن سطح تحصیلات دختران و تنگ کردن عرصه بر پسران، خود مشکل جدیدی را به وجود آورده که همان عدم تناسب و سنخیت در اشتغال است. دختران تحصیلکرده با مشاغل شایسته و آبرومند و با درآمد بالا از یک سو و پسران کمتر تحصیلکرده، با مشاغلی چون دلالی، مسافرکشی، آبدارچی، پیک موتوری و... از سویی دیگر، یکی از عوارضی است که طلیعه آن نمودار شده است. البته این مساله به همین جا ختم نمی شود زیرا این افراد چه خانم ها و چه آقایان باید ازدواج کنند، آنهم با کسی که طبق عرف جامعه ما باید در شان آنها باشد. اما وضعیت در جامعه چگونه است؟ دختران تحصیل کرده، با مشاغل معمولاً مناسبتر، با درآمدهای بیشتر و پسران معمولاً با تحصیلات کمتر و شغل های پایین تر.

در چنین وضعیتی است که مشاهده می کنیم دختران، همسرانی هم کفو و مناسب خود نمی یابند و این سبب بالا رفتن سن ازدواج می شود که خود در حال تبدیل شدن به معضلی بزرگ است. اگر هم عده ای از آنان تن به ازدواج با افرادی پایین تر از خود بدهند، عوارض مختلفی به دنبال خواهد داشت که یکی از آنها تحقیر مرد به عنوان پدر خانواده می باشد. البته یکی از عوامل افزایش طلاق را نیز در همین مساله باید جستجو کرد و در کنار آن همانگونه که عده ای از روان شناسان گفته اند از عوامل گسترش روحیه همجنس گرایانه، به ویژه در میان پسران، وجود پدران ضعیف المنفس و کم اثر در خانواده و اقتدار بیش از حد مادر است.

مشکل دیگری که در جامعه ما وجود دارد تمایل برخی پسران به ازدواج با دخترانی است که از نظر سن چندین سال از آنها بزرگترند. متأسفانه این پدیده که عوارض متعددی در پی دارد توسط رسانه ها و کارشناسان آنها دامن زده می شود. اگر چه آنها ظاهراً به نیت خیر و برای سامان دادن به دخترانی که سن بالا دارند به تشویق این مساله می پردازند اما از این نکته غافلند که وجود تناسب میان دختر و پسر، که یکی از این موارد تناسب در سن و سال است، عامل مهمی در تداوم خانواده و جلوگیری از طلاق است. این رسانه ها و افراد با نیت خیر به تشویق پسران به ازدواج با دخترانی که سن آنها بالاترست می پردازند و از این راه می خواهند از عوارض وجود دختران مجرد در جامعه بکاهند اما به این مساله توجه ندارند که وجود یک دختر مجرد ازدواج نکرده از وجود یک زن و مرد مطلقه که چه بسا بچه نیز داشته باشد کم خطر تر است پس بهتر است اگر نیت خیری دارند آن را از طریق تشویق دختران به ازدواج در سنین پایین عملی نمایند. به هر روی یکی از عواملی که سبب افزایش اقتدار زن و تحقیر مرد در خانواده می شود، همین ازدواج دختران سن بالا با پسران سن پایین است.

متأسفانه افزایش اقتدار زنان به ویژه در حوزه خانواده و تحقیر مرد خود یکی از عوامل بر هم خوردن توازن و تعادل نیروها در خانواده است و از آنجا که مرد ریاست خانواده را بر عهده دارد، مشخص است تحقیر او چه عوارضی را به دنبال دارد. شاید جالب باشد بدانیم که یکی از عوارض تنزل موقعیت و جایگاه مرد در خانواده به وجود آمدن انحرافات جنسی و همجنس گرایی به ویژه برای پسران است. اما آنچه دربرخی نظریه ها به عنوان یکی از علل به وجود آمدن همجنس گرایی در برخی پسران بیان شده است تا حدود زیادی تأمل برانگیز است و آن عبارت است از وجود مادری قوی و پدری منفعل. ما خود نیز به وضوح مشاهده می کنیم که در جوامع شرقی به ویژه اسلامی که هنوز مرد به عنوان پدر خانواده

حیثیت و آبرویی دارد، میزان همجنس گرایی به مراتب کمتر از جوامعی است که پدر منزلت و احترام خود را از دست داده و زن سالماری در آنجا حاکم شده است.

تحقیر مرد در جامعه و به تبع آن تحقیر پدر و حتی حذف کامل پدر، اعم از حذف فیزیکی و یا حذف اثربخشی، عوارض متعددی در پی دارد: «بسیاری از افراد اعتقاد دارند که بی پدری با بزه کاری و خشونت مرتبط است و شواهد تحقیقات هم بر باور آنان صحت می گذارد. حضور پدر در خانه تضمینی برای آن نیست که جوان مرتکب جرم نخواهد شد اما عامل مناسبی برای پیشگیری است. در آمریکا 60 درصد متجاوزان به عنف، 72 درصد قاتلان نوجوان و 70 درصد محکومان حبس های بلند مدت از خانه های بدون پدر بوده اند. پدران برای پسرانشان در نقش یک الگو اهمیت دارند. وجود آنان برای حفظ اقتدار و نظم و نیز کمک به حفظ خویشتن داری و احساس همدلی در پسران ضرورت دارد. متأسفانه برای آینده نزدیک کار از کار گذشته است... در طی سه دهه گذشته به تعداد نوجوانانی که رابطه جنسی داشته اند، افزوده شده است. در نیمه دهه 50 {1950} فقط 27 درصد دختران تا 18 سالگی آمیزش جنسی داشتند و این رقم در سال 1988 به 56 درصد که یک چهارم آنها پانزده ساله بودند رسیده است... عوامل بسیاری، از سن پایین بلوغ جنسی دختران تا تضعیف هنجارهای فرهنگی، در این روند موثر هستند. اما بی پدری هم به اندازه این عوامل و شاید بیشتر، اهمیت دارد. عقل سلیم پشتوانه محکم پژوهش هایی است که می گویند پدران نقش کلیدی در شکل گیری رفتار جنسی دختران شان دارند... بنا بر نظر سنجی های اخیر 20 درصد زنان بزرگسال و 5 تا 10 درصد مردان بزرگسال، در زمان کودکی شان سوءاستفاده جنسی را تجربه کرده اند. با این همه خشونت جسمانی درباره کودکان حدود دو برابر شایع تر از خشونت جنسی است. اکثر شواهد، افزایش واقعی بدرفتاری با کودکان در هر دو مورد جسمی و جنسی را در دهه های اخیر نشان می دهد. یکی از بزرگترین علل موثر بر سوءاستفاده از کودکان، فروپاشی خانواده و زندگی در خانوارهای زن سرپرست و تک سرپرست است که تقریباً در تمامی بررسی های انجام گرفته، مشاهده شده است... چرا زندگی در خانواده بدون پدر، کودکان را در معرض چنین مخاطراتی قرار می دهد؟ عموماً دو توجیه ارائه می شوند: کودکان تحت نظارت و حمایت کمتری هستند و بیشتر دچار کمبود محبت می شوند که این باعث افزایش آسیب پذیری آنان در مقابل سوءاستفاده کنندگان جنسی می شود؛ این افراد بچه ها را با ابراز محبت، علاقه و دوستی به دام می اندازند. نبود پدر هر دوی این توجیهات را در بر می گیرد... یکی دیگر از مشکلات جدی در همه گزارش ها ناپدری است... تقریباً یک زن از هر شش زنی که در سالهای کودکی اش ناپدری نقش پررنگی به عهده داشته است، مورد سوءاستفاده جنسی او قرار گرفته است، اما فقط یک زن از هر 40 زن مورد سوءاستفاده پدر بیولوژیکی خود قرار داشته است» (بوپینو، 1389: 54)

المبته تنها کودکان از پدیده بی پدری و تحقیر و توهین به مرد و پدر و گاه حذف آن در رنج و سختی نمی افتند بلکه این شاهکار زنان و فمینیستها دامن خود آنها را نیز گرفته است: «هر چه زن قوی تر باشد، همسرش ولخرج تر می شود. به طور صریح هیچ چیز به اندازه تصویر مردی که شریک ازدواجش، حق تصمیم گیری و نقشش را در خانواده نادیده گرفته، رقت انگیز نیست. اغلب این مردان کارشان به ایستادن بیهوده در گوشه خیابان ها منتهی می شود یا اینکه ناامیدی شان در هرگونه رابطه با زنان به طور تهاجمی بیرون می ریزند. (پاسنو، 1384: 105)

به هر روی تحقیر مرد و تکریم بیش از حد و گاه چابلسانه زنان و تبدیل آنان به جنس اول، با اولویت دادن به آنها در حضور در دانشگاه، در استخدام و اشتغال و...، علاوه بر ضرر و زیانی که برای مردان و کودکان دارد، گریبان خود زنها را نیز می گیرد. یکی از آن موارد طبق گزارش دیلی تلگراف بدین شرح است: «مردانی که درآمد آنها از همسرشان پایین تر است و از لحاظ مالی به آنها وابسته هستند با احتمال بیشتری ممکن است به سراغ زن دیگری بروند. دانشمندان با انجام تحقیقاتی برای بررسی تاثیر میزان درآمد زنان و مردان روی تعهد آنها به یکدیگر، متوجه شدند مردانی که درآمد کمتری نسبت به همسر خود دارند ممکن است با احتمال 5 برابر بیشتر با زن دیگری رابطه برقرار کنند. محققان معتقدند برخی از مردان برای تسکین ناراحتی ها و احساسات خود که به دلیل کم رنگ شدن نقش سنتی آنها به عنوان نان آور خانواده به وجود می آید به سمت زن از زمان دیگر سوق پیدا می کنند... کریستین مانچ، روانشناسی که این تحقیقات را انجام داده

است در این باره گفت: احتمال ارتباط با زنی دیگر غیر از همسر در مردانی که درآمدشان از همسرشان کمتر است، ممکن است تا 5 برابر افزایش پیدا کند. مهم ترین دلیل آن هم عدم رضایت آنهاست. آنها از زندگی خود راضی نیستند و احساس خوشایندی در این مورد ندارند. البته از سوی دیگر وابستگی زنان به همسر در مورد مسائل مالی هم باعث افزایش رضایت مندی مردان می شود و هم میزان پایداری آنها به زندگی و تعهد به همسر را افزایش می دهد، به طوری که همسران زنانی که به طور کامل از لحاظ مالی به همسر خود وابسته هستند با احتمال 75 درصد بیشتر از همسران زنان مستقل نسبت به همسر خود وفادار می مانند» (مانچ، 1389: 12)

همچنین ازدواج و وجود یک مرد توانمند و حامی در کنار یک زنی که به شوهرش و اقتدار او احترام می گذارد نقش به سزایی در تأمین آسودگی روانی هر دوی آنها دارد. البته اثر مثبت آن برای زنان، به دلیل ساخت ویژه جسمی و روحیشان بیشتر است، زیرا «وقتی که تعداد مردان غیر متعهد بالا رود، میزان خشونت علیه زنان هم افزایش می یابد... ازدواج عامل امنیتی محکمی برای زنان به شمار می آید. ازدواج رضایت بخش میان شریکان جنسی وفادار، به خصوص وقتی بچه های بیولوژیکی خود را بزرگ می کنند، باعث بروز خشونت کمتری در مقایسه با شرایط دیگر است.» (پوپنو، 1389: 5)

به نظر می رسد اگر می خواهیم از این وضعیت به درآییم، و یا حداقل وضعمان بدتر از این نشود، بهتر است که این مسأله ای که میان مردان روشنفکر، برای تحقیر خودشان و تکریم زنان وجود دارد، کنار گذاشته شود. همچنین بهتر است که با توجه به اینکه بانوان محترم این امتیاز بزرگ را دارند که از خدمت دو ساله سربازی معاف می باشند این امتیاز را هم به پسرها دهیم که برای آنها سهمیه ای در دانشگاه ها قایل شویم، که این کار حتی به نفع خود خانم ها و تمام جامعه خواهد بود؛ زیرا نمی توان تصور کرد سرنوشت زنان و مردان یک جامعه از هم جداست و آنچه به نفع خانم هاست به ضرر آقایان است یا بالعکس.

همچنین باید توجه داشت که در نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام نه مانند نظام لیبرالی غربی تک تک افراد اصالت دارند و نه مانند نظام سوسیالیستی جامعه اصالت دارد بلکه در کنار احترام به فردیت افراد و جمعیت جامعه، آنچه اصالت دارد خانواده است و از آنجا که خانواده حول ریاست مرد و مدیریت زن می چرخد، باید از تحقیر مرد در جامعه اجتناب کرد.

باید توجه داشت که هر خانواده ای برای شکل گیری و تداوم به دو عنصر نیازمند است یکی آسایش و دیگری آرامش؛ مسوول تأمین آسایش، که ناظر به امکانات رفاهی و مادی است، مرد است و این وظیفه ذاتی و اصلی اوست. اما مسوول برقراری آرامش، که ناظر به امور معنوی و عاطفی و تأمین امنیت روانی است، زن است و این مهم ترین وظیفه زن است که هیچ کس جز او نمی تواند آن را انجام دهد. بنابراین طبیعی است که خانواده ای می تواند استمراری با نشاط و پویا داشته باشد که این دو عنصر آسایش و آرامش را که مکمل یکدیگرند، در کنار هم داشته باشد.

در اینجا تذکار این مطلب ضروری است که از آنجا که خانواده باید حول ریاست یک نفر بچرخد - زیرا یک نهاد نمی تواند دو رئیس داشته باشد - از نظر اسلام این ریاست با مرد است: «الرجال قوامون علی النساء» البته ریاست مرد به معنای دیکتاتوری و ستمگری نیست بلکه به معنای «جوانمرد سالاری» است یعنی ریاستی توأم با مروءت، گذشت، احترام و

محبت مرد به همسر و فرزندان و اهل خانواده؛ بنابراین ضرورت دارد که برای حفظ کیان خانواده بیش از این به تحقیر مردان در جامعه دامن زده نشود.

ذکر اقرار هایی از برخی زنان که زمانی فمینیست بوده اند در اینجا جالب می نماید، زیرا فمینیسم هر چند در راستای حقوق زنان و بر خلاف میل مردان حرکت کرده است، اما آنچه نتیجه داده در واقع به نفع مردان، البته نه همه مردان بلکه مردان هوسباز و بی قید و بند بوده است. خانم دانیل کرتیندن در این خصوص می نویسد: «این مردان هستند که نفع بیشتری از تصمیم زنانشان مبنی بر مستقل بودن، کسب کرده اند. ایدئولوژی آزادی جنسی که اساس فمینیسم است تا کنون بهترین چیز برای مردان جوان بوده است... سکس، بدون منع اجتماعی، یا قبول هر گونه مسئولیت!»

سوزان فیلد در واشنگتن تایمز نوشت: «ممکن است زنان مسئول تغییر قوانین مطلوب کیهانی بین ونوس و مریخ باشند، اما مردان به طور فزاینده ای از آن سود برده اند. آنها آنچه را که آرزو داشته اند (یا لائقل بعضی را) به دست آورده اند: آزادی از قید نان آوری خانه... وقتی ونوس شروع به گوش کردن به ساعت بیولوژیکش می کند یا بدتر از آن حامله می شود، مریخ مجبور نیست برای فرار به لشکر خارجی پیوندد. او می تواند به سمت یک زن جوان تر برود که حامله نیست و ساعت بیولوژیک او صدا نمی کند. مرد از جانب دیگر دوستان مردش لکه دار نمی شود یا از جانب دیگر زنان مورد انتقاد واقع نمی شود یا... آیا کسی تعجب نمی کند چرا شوونیستهای مرد توسط فمینیست های مرد جایگزین شده اند؟ همان طور که زنان فعالانه برای کسب برتری و قدرت، که قبلا در حوزه مردان بود تلاش می کنند، مردها نیز دوباره در جستجوی لذت پرستی هستند. خوانندگان مجله سکسی playboy در بین مردان دانشگاهی 62 درصد بیشتر از 4 سال گذشته است... بسیاری از مردان جوان این نسل، نقش پشتیبانی را که در کتاب مقدس توصیف می شود نمی فهمند، زیرا آنان توسط مادرانی پرورش یافته اند که توسط فمینیستها به آنها تلقین شده که نقش پدر به عنوان پشتیبان مفهومی بیگانه است. مادران آنها آرزومند چنین نقشی بوده اند، اما آنها خود نمی دانند چگونه آن را به پسرانشان بیاموزند. روز شنبه من در دفترم مشغول کار بودم، مرد جوانی از کارکنان فوکوس به دفترم آمد... او در رشته جامعه شناسی که در دانشگاه محلی در حال گذراندن آن بود دچار مشکل شده است. او گفت که استاد از 200 دانشجوی کلاس نظرخواهی کرده و فقط 5 نفر گفتند که چنانچه ببینند زن جوانی مورد تجاوز واقع شده، در قضیه مداخله خواهند کرد. گرچه این موضوع خوف انگیز است، اما شما باید دیدگاه ذهنی مردان جوانی را در نظر بگیرید که در سن رشد خود این پیام را توسط فمینیست ها آموخته اند: زنان با مردان برابرند، آنها می توانند از خود مراقبت کنند» (پاسنو، 1384: 118)

به هر روی به منظور بازیابی جایگاه خانواده و ازدواج و ایجاد خانواده های جوانمردسالار باید پیش از آنکه بیش از این دیر شود دست به کار شد. دیوید پوپنو در این خصوص چنین می نویسد: «با بازگرداندن پدران به جایگاه خود در زندگی فرزندان شان تا حدی باید سیر تغییر فرهنگی چند دهه گذشته به سوی فرد گرایی افراطی را خنثی کنیم. باید دوباره برخی گزاره ها یا یافته های فرهنگی را که در سراسر تاریخ از نظر جهانی پذیرفته شده بودند، ولی امروزه متداول نیستند، هر چند کاملا از بین نرفته اند، احیا کنیم. ازدواج باید به عنوان نهاد محکمی از نو بنا شود، نقش پدر نیز باید دوباره تعریف شود، چنین تغییراتی به هیچ وجه غیر ممکن نیست» (پوپنو، 1389: 55)

منابع و مآخذ:

مجیدی. تهران دفتر نشر معارف

2- پوپنو، دیوید (1389). دنیایی در نبود پدران " ترجمه مریم رفیعی در دو ماهنامه علمی، فرهنگی و اجتماعی زنان حورا شماره 35 صص 53 تا 56

3- کاپلان، هارولد و بنیامین سادوک (1369). مسایل جنسی و اختلالات روان تنی. ترجمه نصرت المله پور افکاری تبریز: انتشارات رسالت.

4- فیشر، هلن (1381). جنس اول. ترجمه نغمه صفاریان پور تهران: انتشارات زریاب.

5- مانچ، کریستین (1389). "مردان کم درآمد بیشتر به همسران خود خیانت می کنند" در هفته نامه سلامت { به نقل از دیلی تلگراف }
شهریور، شماره 284 ص 12
سال ششم، 6